

یک ارزیابی مقدماتی از انتخابات ۸۰

گزارش ستاد انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری حاکی است که محمد خاتمی با کسب ۸۸، ۷۶٪ آرای رأی دهندگان، برای بار دوم به ریاست جمهوری اسلامی انتخاب شده است.

تقریباً هیچ کس و از جمله جریاناتی که مردم را به تحریم این انتخابات فرا خوانده بودند، در این که خاتمی این بار هم انتخاب خواهد شد تردیدی نداشتند و نفس انتخاب شدن او برای کسی غیرمنتظره نبوده است.

اگر به آمار و ارقام حکومتی استناد کنیم، ۵۰۷ ۰۸۶ ۰۲۸ (بیست و هشت میلیون و هشتاد و شش هزار و پانصد و هفت) رأی در داخل کشور به صندوق‌ها ریخته شده است. با توجه به این که تعداد واجدین شرایط حق رأی در داخل کشور، ۴۲ ۶۹۷ ۰۵۴ (چهل و دو میلیون و ششصد و نود و هفت هزار و پانصد و هفت) نفر اعلام شده بود، معلوم می‌شود که ۱۴ ۶۱۰ ۵۴۷ (چهارده میلیون و ششصد و ده هزار و پانصد و چهل و هفت) نفر، یعنی بیش از ۳۴٪ (سی و چهار درصد) از واجدین شرایط در داخل کشور، از شرکت در انتخابات خودداری کرده‌اند.

وزارت کشور، ایرانیان خارج از کشور را ۵ ۰۰۰ ۰۰۰ (پنج میلیون) اعلام کرده بود. اگر با حذف دو میلیون پناهنده سیاسی، دست کم نیمی از سه میلیون نفر باقیمانده را واجد شرایط شرکت در انتخابات در خارج از کشور بدانیم، از یک میلیون و نیم نفر، کمتر از هفتاد و چهار هزار نفر شرکت کرده‌اند؛ یعنی ۱ ۴۲۶ ۰۰۰ (یک میلیون و چهارصد و بیست و شش هزار) نفر، معادل نود و پنج درصد از واجدین شرایط در خارج از کشور، از شرکت در انتخابات، خودداری کرده‌اند.

هرچند که در هیچ انتخاباتی نمی‌شود خودداری همه‌آنانی را که در یک انتخابات شرکت نمی‌کنند، به حساب تحریم گذاشت، اما از همین محاسبه سرانگشتی مبتنی بر آمار خود حکومت، می‌توان دید که فراخوان به تحریم این انتخابات، پاسخ مثبت در خور توجهی گرفته است، که هر دو جناح رژیم سعی دارند آن را در زیر سایه تعداد شرکت کنندگان و رأی بیست و یک میلیونی به خاتمی، مسکوت بگذارند، یا حتی انکار کنند.

با این که نمی‌توان حاشا کرد که میزان شرکت کنندگان در داخل کشور، بیشتر از تحریم کنندگان بوده است، اما باید توجه داشت که ارزیابی از استقبال از تحریم را نباید بر اساس نسبت تحریم کنندگان به کل شرکت کنندگان محاسبه کرد؛ چنین محاسبه‌ای اگر ارزش آماری داشته باشد، از لحاظ سیاسی، غلط و گمراه کننده است. اگر مخاطبان تحریم، همه واجدین شرایط شرکت می‌بودند، چنین محاسبه‌ای درست می‌بود؛ ولی مخاطبان تحریم، محدودتر از این بوده‌اند. آنان که فراخوان به تحریم دادند، دو دسته را مخاطب خود نداشتند و انتظار هم نداشتند که آنان به تحریم بپیوندند: دسته اول، مجموعه جناح تمامیت خواه و کارگزاران، وابستگان و طرفداران متعصب آن؛ و دسته دوم، مجموعه جناح اصلاح طلب حکومتی و کارچرخانان و طرفداران متعصب آن. و برای آن که مرز این جماعت از مخاطبین تحریم، روشن تر باشد، می‌شود گفت: کل طرفداران حکومت دینی و قانون اساسی در کشور، صرفنظر از اختلافاتی که باهم دارند. با کسر این سنخ از شرکت کنندگان در انتخابات (که

آماری از تعدادشان نمی توان ارائه داد) از کل تعداد شرکت کنندگان است که مبنائی برای ارزیابی از میزان استقبال از تحریم به دست می آید. باید دید چند درصد از مخاطبان تحریم، به تحریم پیوسته اند، تا ارقام بتوانند مفهوم حقیقی سیاسی را بازتاب دهند. چنین محاسبه ای متأسفانه برای ما ممکن نیست، اما همینقدر که به این نکته توجه داشته باشیم، پی می بریم که میزان استقبال از تحریم در داخل کشور، خیلی بالاتر از آنی است که رقم سی و چهار درصد کل شرکت کنندگان، بازتاب می دهد.

با وجود آن که بر جمعیت کشور در این چهارسال افزوده شده و با آن که این بار به پانزده سالگان هم حق رأی داده اند (که گویا تعداد این «رأی اولی»ها بر هفت میلیون بالغ می شود)؛ اگر فرض را بر صحت ارقام رسمی بگذاریم، و اگر تقلبات مرسوم و شائبه سؤ استفاده از پنج میلیون شناسنامه مردگان را نادیده بگیریم، باز هم افت چشمگیر شرکت کنندگان در دور اخیر نسبت به دوم خرداد سال ۷۶، آشکار است: در دوم خرداد ۷۶، سی میلیون از سی و هفت میلیون حائزین شرایط شرکت کرده بودند؛ امسال، بیست و هشت میلیون از چهل و دو و نیم میلیون نفر حائزین شرایط شرکت کرده اند.

در هر صورت، تردیدی نیست که بخشی از کسانی که در انتخابات شرکت کرده و به خاتمی رأی داده اند، مخاطبان فراخوان به تحریم بوده اند؛ یعنی کسانی که منافی در این رژیم ندارند، از این حکومت و ستمگری های آن به جان آمده اند و خواهان تغییرات اساسی هستند.

علت اصلی شرکت این عده و رأی دادن شان به خاتمی را فقط با ضعف امکانات ارتباطی و تبلیغی دعوت کنندگان به تحریم و امکانات ارتباطی و تبلیغاتی اصلاح طلبان برای جو سازی و تهییج (که واقعیتی است و اثر خود را دارد)، نمی توان توضیح داد.

گفتن ندارد که بخشی از مردم تنها بخاطر پرهیز از مکافات ها و دردهای تحصیلی و استخدامی رأی ندادن است که به پای صندوق های رأی می روند و این بار هم چنین بوده است.

اما از میان آنانی که انگیزه سیاسی برای شرکت در این انتخابات داشته اند، کسانی هستند که تجربه ریاست جمهوری چهارساله خاتمی و تجربه مجلس اصلاح طلبان، برای واقف شدن شان به ناممکن بودن اصلاحات در جمهوری اسلامی، کافی نبوده است. آنان هنوز امیدوارند که اگر شانس دیگری به خاتمی داده شود، او بتواند راه اصلاحات را باز کند. متأسفانه چهارسال دیگر لازم است تا این دسته از مردم، به اشتباه خود پی ببرند.

در میان این رأی دهندگان به خاتمی، کم نبوده اند کسانی که نه از روی امید به او و اصلاحات در رژیم، بلکه صرفاً برای دهن کجی به جناح تمامیت خواه، به خاتمی رأی داده اند و قصدشان این بوده است که سیلی چهارسال پیش بر ولایت فقیه و «نه»ی دوم خرداد را مکرر کنند. متأسفانه این دسته از رأی دهندگان هنوز در فضای چهارسال پیش درجا می زنند و پی نبرده اند که دوم خرداد، دیگر تکرار پذیر نیست؛ پی نبرده اند که حالا دیگر رأی دادن به خاتمی - برخلاف نیتی که آنان داشتند - نه تکرار «نه»ی دوم خرداد، بلکه عقب گرد از آن است. آنانی که خواستند این بار نیز با رأی دادن به خاتمی، توی دهان ولی فقیه و رفسنجانی بزنند و به حکومت دینی و قانون اساسی آن «نه» بگویند، ندانسته و ناخواسته، به دعوت رفسنجانی و به گفته خامنه ای عمل کردند که «هر رأی که در این انتخابات داده شود، رأی به نظام و قانون اساسی است». آرای آنان در عمل، برای مشروعیت دادن به این نظام دینی و قانون اساسی آن، مورد استناد و استفاده تمامیت خواهان قرار خواهد گرفت.

اگر شرکت مردم در انتخابات دوم خرداد سال ۷۶ و رأی دادن به خاتمی، با عدم شناخت و فقدان تجربه شان

از خاتمی و اصلاح طلبان، قابل توجه بود و این گمان را ایجاد می کرد که مردم بتوانند از این طریق پیشروی کنند، شرکت در انتخابات این دوره و رأی دادن به خاتمی، با وجود شناخت و تجربه ای که این چهارسال در دسترس عموم بود، خطای سیاسی فاحشی از جانب بخشی از مردم بود که دود آن به چشم همه مردم ایران خواهد رفت.

شاید چهارسال دیگر لازم باشد تا این بخش از مردم نیز بر همدستی خاتمی و جریان اصلاح طلب با جناح تمامیت خواه در حفظ و تحکیم پایه ها و ارکان یک حکومت دینی ضددموکراتیک، ارتجاعی، تبعیضگر و بی عدالت، آگاهی یابند. اگرچه آزمون چهارسال دیگر با خاتمی و اصلاح طلبان، معنایی جز سوزاندن زمان و سرگردان و آویزان نگهداشتن مردم ندارد، اما اگر حاصل آن، این باشد که آن بخش از مردم هم که این بار به خاتمی رأی دادند، به بی حاصلی و خطا بودن اقدام خود پی ببرند، دستاورد ارزنده ای خواهد بود؛ چرا که نهایتاً، آگاهی است که توده های مردم را به رهائی رهنمون می شود.

۲۰ خرداد ۱۳۸۰